

دکتر جان اسوالت، پادشاهان، جلسه ۲۲، بخش ۳

دوم پادشاهان ۹-۱۰، بخش ۳

جان اسوالت و تد هیلدبرانت © ۲۰۲۴

حالا به صحنه آخر این قسمت نسبتاً خونین، یعنی تخریب معبد بعل در سامره، می‌پردازیم. یک بار دیگر می‌بینیم که این مرد، یهو، چقدر زیرک و قاطع است. چطور می‌خواهید از شر همه این پرستندگان بعل خلاص شوید؟ آنها در اطراف شهر پراکنده‌اند.

البته همه آنها در این برهه در ترس زندگی می‌کنند. این مرد، یهو، کیست؟ چه خواهد کرد؟ و بنابراین وقتی این کلمه را می‌شنوند، خدای من، او کشته نشده، او کشته شده است. او یورام را کشته است، و اخزیا را هم کشته است.

او تمام خانواده اخاب را کشته است. اما قرار نیست علیه خدای ما بعل قیام کند. چه خوب

بیاید یک جشن بزرگ و باشکوه داشته باشیم. بیاید همه ما در معبد بعل، معبد بعل ایزابل در سامره گرد هم آییم. اخاب کمی به بعل خدمت کرد.

یهو به او خدمت زیادی خواهد کرد. این مایه آسودگی است. این مایه آسودگی است.

بیاید به جشن برویم. تمام انبیای بعل، تمام خدمتگزارانش، تمام کاهنانش را احضار کنید و مطمئن شوید که هیچ‌کس غایب نباشد، زیرا من می‌خواهم قربانی بزرگی برای بعل برگزار کنم. هر کسی که نیاید، دیگر زنده نخواهد ماند.

وای. بهتره اونجا باشی. و خب، با پیشرفت داستان، این چه چیزی در مورد تعهدات یهو به ما می‌گوید؟ اگر در مورد یهو سوالی داریم، نباید نکات مهم را از دست بدهیم.

او قرار است به چه کسی خدمت کند؟ یهوه، یهوه به هر قیمتی. این چیست؟ این رویداد از مسح یهو تا به این لحظه درباره چیست؟ درباره پایان دادن به پرستش بعل است. بدون اما و اگر، بدون و اما

او بازی نمی‌کند. حالا، دوباره، اگر این صرفاً یک کودتا بود، خلاص شدن از شر پرستش بعل خیلی روشن نمی‌شد، اما او قرار است از شر پرستش بعل خلاص شود. همانطور که گفتم، فریب او دقیقاً به این منظور بود که همه آنها را در یک مکان و در یک زمان جمع کند.

و آنها با شور و شوق به جشن پیوستند زیرا خیالشان راحت شده بود. او که قرار نبود دین آنها را نابود کند. او فقط داشت آن سلسله را نابود می‌کرد.

این آیه ۲۴ است. حالا، یهوه ۸۰ مرد را بیرون فرستاده بود و این هشدار را داده بود: اگر یکی از شما اجازه دهد یکی از مردانی که در دستانش قرار می‌دهم فرار کند، جانش به خطر خواهد افتاد.

هوم، من تعجب می‌کنم که آیا خداوند چیزی خلاف این را به ما می‌گوید. آیا افرادی هستند که او به ما سپرده است؟ و او می‌گوید، نگذارید از دست من فرار کنند. آیا افرادی هستند که باید برایشان دعا کنید؟ که باید با آنها صحبت کنید؟ که باید با آنها مهربان باشید؟ او می‌گوید من این افراد را به شما سپرده‌ام تا آنها را بکشید.

فکر می‌کنم منظور عیسی این است که من این افراد را به تو سپرده‌ام تا آنها را زنده کنی، و این زندگی تو در ازای زندگی آنهاست. نمی‌گویم که فکر می‌کنم به خاطر این موضوع به مرگ محکوم خواهیم شد، اما فقط می‌خواهم نکته را بگویم. پس وقتی فرمان آمد، بروید و آنها را بکشید. نگذارید کسی فرار کند.

بنابراین، آنها را با شمشیر کشتند. نگهبانان و افسران اجساد را بیرون انداختند و سپس وارد حرم داخلی معبد بعل شدند، جایی که قرار بود بت باشد. آنها سنگ مقدس را از معبد بعل بیرون آوردند و آن را سوزاندند.

برای سوزاندن یک سنگ باید آتش خیلی داغی فراهم کنید. به نظرم جالب است که این کار را نمی‌کنند. نویسنده حتی تا آنجا پیش نرفته که اینجا آن را بت بنامد.

این فقط یک سنگ مقدس است، اما فکر می‌کنم شکی نیست. این بت بعل بود. آنها سنگ مقدس بعل را تخریب کردند و معبد بعل را ویران کردند.

و مردم تا به امروز از آن به عنوان مستراح استفاده کرده‌اند. خدای من، اینجا دیگر مکان مقدسی نخواهد بود. حالا، چرا؟ چرا چنین مطلق‌اندیشی؟ سنگ را تخریب کردند، معبد را ویران کردند و آن را به مستراح تبدیل کردند.

اینجا چه خبره؟ ریشه‌کنی کامل. ریشه‌کنی کامل. به ذره‌اش رو بذار، برمی‌گردد سر جای اولش.

بله، بله، بله. خدا رسیدن را تحمل نخواهد کرد. این به زندگی ما مربوط می‌شود.

کوچکترین چیزی که سر راه سروری او قرار بگیرد، ما را فلج خواهد کرد. اما ما بارها و بارها به سمت آن کشیده می‌شویم. از شرش خلاص شوید.

از شرش خلاص شو. و این برای افراد مختلف، چیزهای متفاوتی خواهد بود. چیزهای مختلف، افراد مختلف را تحت تأثیر قرار می‌دهند.

اما باید به طور ریشه‌ای با آن برخورد شود. هر چیزی را که به جای ارباب دوست داشته باشی، تو را خواهد کشت. من این‌طور به آن فکر کرده‌ام.

من چند صد پی در دست دارم. همه آنها به کووید آلوده شده‌اند. چند تای آنها را باید دور بریزم؟ تک تک آنها را.

تا آخرین نفر. خب، فقط می‌خوام یکی‌شون رو نگه دارم. همین کافیه.

همین کافی است. بنابراین، اگر دوباره در مورد یهو سؤال پرسیم، که من قطعاً این کار را می‌کنم، چیزهای زیادی در مورد کاری که او انجام داد وجود دارد که دقیقاً همان چیزی بود که در آن لحظه لازم بود. اما می‌خواهم به آیات ۲۸ و ۲۹ نگاه کنید.

بنابراین، یه‌هو پرستش بعل را در اسرائیل نابود کرد. با این حال، ای خداوند، او از گناهان یربعام، پسر نباط، اولین پادشاه پادشاهی شمالی، که او اسرائیل را به پرستش گوساله‌های طلایی در بیت‌ئیل و دان واداشت، روی برنگرداند. آه، این فرصتی بود.

بهترین فرصتی که هر کسی می‌توانست داشته باشد تا پا پیش بگذارد و بگوید، ما می‌خواهیم از شر آن بت‌های یهوه خلاص شویم. اما او این کار را نکرد. حالا، من کمی در مورد این فکر کرده‌ام.

منظورم این است که این به چه معناست؟ اگر قرار بود از شر آن بت‌ها خلاص شوید، آیا مردم شما مجبور بودند برای پرستش خدا به اورشلیم برگردند؟ این چه معنایی می‌توانست داشته باشد؟ آیا می‌توانست به معنای انحلال پادشاهی شما باشد؟ این همان چیزی بود که یربعام در ابتدا هنگام ساختن آن بت‌ها از آن می‌ترسید، اینکه مردم به آن معبد باشکوه کشیده شوند. اما آیا آنها می‌توانستند بدون بت، خدا را در بیت‌ئیل پرستش کنند؟ نمی‌دانم. من اینجا جواب را نمی‌دانم.

اما خیلی واضح است که او تمام کارهایی را که باید انجام می‌داد، انجام نداد. او این فرصت را داشت که پیش برود و عواقب آن را به جان بخرد و اسرائیل را به جایی که قرار بود ضد بت‌پرستی باشد، بازگرداند. و او این کار را نکرد.

باز هم، فکر می‌کنم سوال برای من و توست. آیا جاهایی هست که باید در پرستش خداوند بروم و هنوز حاضر به رفتن به آنها نیستم؟ آیا فرصت‌هایی هست که باید به او واضح‌تر و خالص‌تر خدمت کنم؟ و من، آنها را از دست می‌دهم. و بنابراین، خداوند به یهوه گفت، چون تو در انجام آنچه در نظر من درست است خوب عمل کردی و هر آنچه را که در نظر داشتم با خاندان اخاب انجام دادی، فرزندان تو تا نسل چهارم بر تخت اسرائیل خواهند نشست.

این طولانی‌ترین سلسله در پادشاهی شمالی است. سلسله یهوه حدود ۱۰۰ سال و طی چهار نسل بر تخت سلطنت نشست. با این حال، یهوه مراقب نبود که شریعت خداوند، خدای اسرائیل را با تمام وجود خود حفظ کند.

او از گناهان یربعام که اسرائیل را به ارتکاب آنها واداشته بود، روی برنگرداند. به تنهایی، فصل ۱۰، آیات ۱۲ و نگاهی بیندازید. مردم مدام از من می‌پرسند که آیات مورد علاقه‌ام در کتاب مقدس کدامند. و من می‌گویم ۱۳ کدام آیات را اخیراً خوانده‌ام.

اما اینها نزدیک می‌شوند. حال، ای اسرائیل، خداوند، خدای تو، از تو چه می‌خواهد؟ جز اینکه از خداوند خدای خود بترسی، در اطاعت او گام برداری، او را دوست بداری و با تمام دل و جان خود به خداوند، خدای خود خدمت کنی. این کاری است که یهوه انجام نداد.

او به خداوند خدمت کرد. مطمئناً این کار را کرد. به طرقی پویا و قدرتمند، اما نه با تمام وجود.

یعنی چی؟ با تمام وجود برای خداوند زیستن یعنی چی؟ نظر شما چیه؟ هیچ چیز مهم‌تر از این نیست. خیلی خوب، دیگه چی؟ به اون زن یه ستاره طلایی بده. اطاعت کامل، باشه؟ تمام تمرکز، راه او، راه او، راه او.

دیگه چی؟ می‌بینی، فکر می‌کنم یهوه فکر کرد که عمل مطیعانه تنها چیزیه که لازم هست. می‌خواه مراقب باشم که چطور اینو می‌گم، اما می‌گم. خدا اطاعت شما رو نمی‌خواه.

او تو را می‌خواهد، و اگر تو را به دست بیاورد، انجام کاری که پدرت می‌خواهد مسئله‌ی بزرگی نیست. اما این زمانی است که ما، او، من باید این کار را برای خدا انجام دهیم. خوب، بسیار خوب، حداقل کاری که باید انجام دهیم تا به این هدف برسیم چیست؟ اما نه، پدر، من تو را می‌خواهم.

این چیزی است که در مورد عیسی می بینید. نان من این است که اراده پدرم را انجام دهم، اما انجام اراده پدرم بسیار مهم است. نه اراده خدا، نه اراده رئیس، نه اراده سرپرستم، بلکه اراده پدرم.

بنابراین، شما می توانید اراده خدا را به روشی غیر از راه خدا انجام دهید، و می توانید اراده خدا را به روشی محدود انجام دهید که کل جنبه رابطه را نادیده می گیرد. مرا با مراقبت غیرتمندانه مسلح کن تا در نظر تو زنده بمانم، و ای بنده تو، پروردگارا، حساب سختی برای دادن آماده کن. بله.

بنابراین، از بسیاری جهات، داستان یهو هم یک پیروزی و هم یک تراژدی است. او اراده خدا را انجام داد. او پادشاهی شمالی را از تهدید از دست دادن یهوه نجات داد، اما او این کار را به روش خودش انجام داد، روشی که بسیار فراتر از آنچه خدا در نظر داشت بود، و او این کار را تا حدی انجام داد.

او نیت آشکار مأموریتش را محقق کرد: خلاص شدن از شر بعل پرستی، اما یک رابطه عاشقانه با خدا او را به مرحله بعدی می برد و از پرستش بت پرستانه یهوه خلاص می شد. نمی دانم آیا این موضوع تا به حال به ذهنش خطور کرده بود، نمی دانم آیا این احتمال را در نظر گرفته بود، یا اینکه هرگز به ذهنش خطور نکرده بود. منظورم این است که ما اکنون نزدیک به ۱۰۰ سال است که این بت های طلایی را می پرستیم.

از شرشان خلاص شویم؟ چرا باید این کار را بکنیم؟ خب، کتاب مقدس را بخوانید. کتاب مقدس؟ آن چیست؟ خب، چالش ما این است. او، پروردگارا، تو می توانی تمام وجود من، تمام وجودم، و هر چیزی که سر راهت باشد را داشته باشی، اگر چاقو را به من بدهی، آن را خواهم برید.

اما پروردگارا، من نمی خواهم فقط اراده تو را انجام دهم. می خواهم تو را دوست داشته باشم. نمی خواهم کاری را انجام دهم که تو را خشنود می کند.

می خواهم کاری را انجام دهم که به تو شادی می دهد. بارها و بارها در این کتاب پادشاهان، داوری، فکر کرده ام. او کاری را انجام داد که در نظر خدا پلید بود.

چشم ها خیلی چیزها را به ما می گویند. آیا از کاری که می کنم راضی هستی؟ او، راضی نیستی. من می خواهم زندگی کنم، و خدا کمکم کند. می خواهم در لبخند چشمان خدا زندگی کنم.

می خوام بگه، عزیزم، تو دقیقاً همون کاری رو می کنی که من می خوام. گفتن این حرف ها خطرناکه، اما یهو از خیرش گذشت. یهو از خیرش گذشت.

او اراده خدا را انجام داد، اما آن را به روش خودش و به طور جزئی انجام داد.

و نه در تمام آن چیزی که ممکن بود باشد. و دوباره، نمی خواهم شما را آنجا رها کنم. می خواهم دوباره این نکته را مطرح کنم.

هیچ جایی نیست که به یهو گفته شده باشد، و شما باید از شر آن بت ها خلاص شوید. من گمان می کنم گمان می کنم، اگر کسی این را در بستر مرگش گفته باشد. هیچ کس هرگز به من نگفت که باید این کار را بکنم.

درست است. کسی به تو نگفته که مجبوری این کار را بکنی. اما اگر در قلب پدر بودی، لازم نبود به تو گفته شود. خودت می فهمیدی.

بیا دعا کنیم.

کمکمان کن، پروردگارا. از تو به خاطر یهو سپاسگزاریم. از تو سپاسگزاریم که وفادار بود. از اینکه حاضر شد این وظیفه وحشتناک را انجام دهد، سپاسگزاریم

اما می‌ترسم که از آن لذت برده باشد. او، پدر، ما را فراتر از یهو ببر. ما را به قلب خود ببر

جایی که انجام خواسته تو برای ما لذت‌بخش باشد، نه باری سنگین. ای خداوند عیسی، به ما کمک کن تا روح تو را در خود داشته باشیم، جایی که نان ما انجام اراده توست

و نه صرفاً آنچه گفته شده، بلکه آنچه در قلب شماست. متشکرم. به نام تو. آمین